

## **An investigation on the paradox of analysis**

**Seyed Ali Kalantari<sup>1\*</sup>, Zahra Nemati<sup>2</sup>**

1-Assistant Professor of Philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran

2- MA of Philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran

### **Abstract**

"Conceptual analysis" is one of important analytic philosophers' tools in philosophical argumentations. In the process of analysis, we specify the elements or constituents of a concept on which basis we define the concept. With regard to conceptual analysis, a well-known paradox known as "the paradox of analysis" is proposed holding that a true conceptual analysis cannot be informative in the sense that it cannot enhance our previous knowledge about the concept. If true, our widespread focus on conceptual analysis on philosophical argument is implausible. In order to cash out the meaning of the paradox, we will first elucidate Moore's (1903) open question argument, we will argue that the argument entails the paradox of analysis. We will then argue that the paradox's claim is implausible, that is, true conceptual analysis can be informative. We will then consider, on the basis of our argument against the paradox of analysis, Church's (1956) account of intensional identities. Our argument, apart from showing the informativity of conceptual analysis, undermines any philosophical positions, like Moore's open question argument, presupposing the paradox of analysis.

**Key words:** Conceptual analysis, Paradox of analysis, Open question argument, true, informative

---

\* seyedali.kalantani@gmail.com

## پژوهشی در باب پارادوکس تحلیل

سید علی کلانتری<sup>۱\*</sup>، زهرا نعمتی<sup>۲</sup>

۱- استادیار فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

seyedali.kalantani@gmail.com

۲- کارشناس ارشد فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

### چکیده

یکی از ابزارهای مهم فیلسوفان تحلیلی در استدلال‌های فلسفی، «تحلیل مفهومی» است. در فرایند این تحلیل، اجزا یا مقومات مفهومی یک مفهوم استخراج شده و براساس آن‌ها مفهوم اولیه تعریف می‌شود. در باب تحلیل مفهومی، پارادوکسی به نام «پارادوکس تحلیل» مطرح شده که مدعای اصلی آن این است که تحلیل مفهومی اگر صادق است، آنگاه نمی‌تواند اطلاع‌بخش هم باشد؛ به این معنا که چیزی بر دانسته‌های پیشین ما نمی‌افزاید. واضح است که در صورت صحت این مدعا تمرکز بر تحلیل مفهومی در مباحث و استدلال‌های فلسفی کاری لغو خواهد بود. به‌منظور تشریح این پارادوکس از «استدلال سؤال باز» جرج ادوارد مور (۱۹۰۳) که برای نشان‌دادن عدم امکان مفهوم خوب ارائه کرده است، استفاده خواهد شد و استدلال می‌شود که استدلال سؤال باز مور، مستلزم پارادوکس تحلیل است. پس از تشریح پارادوکس تحلیل استدلال می‌شود که مدعای این پارادوکس پذیرفتنی نیست؛ یعنی تحلیل‌های مفهومی صادق می‌توانند اطلاع‌بخش باشند. در انتها مبتنی بر استدلالی که علیه پارادوکس تحلیل ارائه می‌شود، به تفسیر و بررسی راه‌حل مشهور چرچ (۱۹۴۶) برای توضیح اطلاع‌بخشی تحلیل مفهومی پرداخته می‌شود. استدلال پژوهش حاضر علاوه بر اینکه نشان می‌دهد تحلیل مفهومی در استدلال‌های فلسفی کار زانده نیست، نشان می‌دهد استدلال‌هایی در فلسفه پذیرفتنی نیستند؛ مانند استدلال سؤال باز مور که مبتنی بر پارادوکس تحلیل است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل مفهومی، پارادوکس تحلیل، استدلال سؤال باز، صادق، اطلاع‌بخش

## مقدمه

مهمی همچون مفهوم صدق<sup>۴</sup> یک گزاره، مفهوم اعتبار<sup>۵</sup> یک استدلال، مفهوم اراده آزاد<sup>۶</sup>، مفهوم معرفت<sup>۷</sup> و غیره استفاده می‌شود. در بخش اول این مقاله به بررسی چند مثال در این باره و همچنین بررسی خصوصیات تحلیل مفهومی پرداخته می‌شود.

درباره تحلیل مفهومی، پارادوکس مهمی به نام «پارادوکس تحلیل»<sup>۸</sup> در متون فلسفی مطرح شده است. مدعای اصلی این پارادوکس آن است که تحلیل مفهومی (این مدعا که مثلاً فلان مفهوم را می‌توان براساس بهمان مفاهیم تعریف کرد) اگر صادق باشد، آنگاه نمی‌تواند اطلاع‌بخش<sup>۹</sup> نیز باشد؛ به این معنا که چیزی بر دانسته‌های پیشین ما نمی‌افزاید. واضح است که اگر این مدعای پارادوکس تحلیل درست باشد (اگر تحلیل‌های مفهومی صادق اطلاع‌بخش نیستند) آنگاه سنت گسترده و قدیمی در استفاده از تحلیل مفهومی در استدلال‌های فلسفی کاری لغو و زائد خواهد بود. ذکر این نکته نیز به لحاظ تاریخی ارزشمند است که لفظ پارادوکس تحلیل را اولین بار لانگفورد (۱۹۴۲) و سپس فیلسوفان دیگر مثل چرچ (۱۹۴۶) در ارتباط با استدلال‌های جرج ادوارد مور (۱۹۰۳) درباره عدم امکان تعریف مفهومی «خوب» مطرح کرده‌اند. ربط و نسبت استدلال‌های جرج ادوارد مور با پارادوکس تحلیل در قسمت دوم مقاله بررسی خواهد شد. در ضمن این نکته نیز گفتنی است که از نظر برخی مورخین فلسفه مثل بینی (۲۰۱۴)، نسخه‌های

با تحلیل مفهومی یک مفهوم مثل B به‌طور خلاصه اجزای ساده‌تر تشکیل‌دهنده آن مفهوم، استخراج و شمرده می‌شود؛ استخراج این اجزای مفهومی برای ارائه تعریف از آن مفهوم و یا داوری درباره اینکه فلان تعریف خاص ارائه‌شده از یک مفهوم، صادق و یا کاذب است، مفید خواهد بود.<sup>۱</sup> برای درک مطلب مثالی ساده را در نظر بگیرید. فرض کنید که بخواهیم مفهوم «B: مثلث بودن» را تعریف کنیم. برای این کار باید اجزای مفهومی مفهوم ذکر شده برشمرده شود که به‌طور شهودی عبارت‌اند از: «B۱: شکل بودن» و «B۲: سه‌ضلعی بودن».

واضح است که هریک از مفاهیم بالا اجزای ساده‌تر تشکیل‌دهنده مفهوم B (همان مفهوم مثلث بودن) هستند؛ به این دلیل در متون فلسفی به هرکدام از مفاهیم B۱ و B۲ یک «جزء ساختاری»<sup>۲</sup> و یا به‌طور خلاصه‌تر یک «مقوم»<sup>۳</sup> مفهوم B می‌گویند. از سوی دیگر برای تعریف مفهوم B نیز از اجتماع آن دو مفهوم استفاده می‌شود؛ یعنی مثلث بودن یک چیز براساس شکل بودن و سه‌ضلع داشتن آن تعریف می‌شود. اگر اجتماع B۱ و B۲ را در مثال بالا B\* بنامیم، آنگاه در ادبیات فلسفی اصطلاحاً چنین می‌گویند که B براساس B\* مفهوماً قابل تعریف و یا قابل «تحلیل» است.

نکته جالب‌توجه درباره تحلیل مفهومی آن است که از این روش نه‌تنها برای تعریف مفاهیم ساده‌ای چون مثلث بودن، بلکه امروزه در بسیاری از شاخه‌های فلسفه تحلیلی معاصر برای تعریف مفاهیم مبنایی و

<sup>۴</sup> Truth<sup>۵</sup> validity<sup>۶</sup> Free will<sup>۷</sup> knowledge<sup>۸</sup> The paradox of analysis<sup>۹</sup> Informative<sup>۱</sup> در این باره مثلاً رجوع کنید به (Beany, ۲۰۱۴)<sup>۲</sup> Constitutive ingredient<sup>۳</sup> Constituent

تحلیل مفهومی یک مفهوم ما اجزای ساختاری یا مقومات آن مفهوم استخراج و برشمرده می‌شود. نکته مهم اول در این باره آن است که هرکدام از این اجزای مفهومی شرط لازم<sup>۲</sup> و کُل آن اجزا، شرط کافی<sup>۳</sup> را برای اطلاق<sup>۴</sup> مفهوم اولیه فراهم می‌آورد و این نکته‌ای کلیدی برای تفکیک تعاریف مفهومی صادق از غیرصادق است. برای درک این نکته مثال ساده دیگری را مانند مفهوم برادر یک فرد بودن در نظر بگیرید. برای تعریف مفهوم ذکر شده باید ابتدا اجزای مفهومی مفهوم مذکور برشمرده شود که به‌طور شهودی عبارت‌اند از: «B۱: مذکور بودن شخص مربوطه» و «B۲: اینکه والدین شخص مربوطه حداقل دارای یک فرزند دیگر باشند».

دو مفهوم جزئی‌تر B۱ و B۲ مقومات مفهومی مفهوم اولیه است؛ بنابراین هرکدام از مفاهیم ذکر شده شرط لازم برای اطلاق مفهوم برادر بودن به شخص و همچنین اجتماع آن دو مفهوم جزئی‌تر شرط کافی برای اطلاق مفهوم برادر بودن به شخص مربوطه هستند. توجه به این نکته در تشخیص تعاریف مفهومی صادق از تعاریف غیرصادق، ضروری است. برای مثال فرض کنید که شخصی چنین تعریفی از مفهوم برادر بودن ارائه کند:

(۱) یک شخص دارای خصوصیت برادر بودن است؛ اگر و تنها اگر وی مذکر باشد.

براساس نکات بالا مشخص است که (۱) تعریف صادقی از مفهوم برادر بودن ارائه نمی‌دهد؛ زیرا افرادی هستند که اگرچه مذکرند، اما تک‌فرزند هستند و در نتیجه مفهوم برادر بودن به آن‌ها اطلاق‌شدنی نیست؛

ابتدایی‌تر این پارادوکس - بدون اینکه نامی از آن برده شده باشد - را حتی می‌توان در آثار بسیار قدیمی‌تر همچون رساله منون و یا دیگر آثار افلاطون ردیابی و جست‌وجو کرد که البته بررسی این مبحث خارج از هدف این مقاله است.

هدف اصلی مقاله پیش رو بررسی و نقد پارادوکس تحلیل در حوزه فلسفه تحلیلی است. به این منظور، پس از شرح و بررسی پارادوکس تحلیل در بخش اول مقاله، در بخش دوم به بررسی استدلال «سؤال باز»<sup>۱</sup> مور (۱۹۰۳) در باب عدم امکان تعریف مفهوم خوب پرداخته می‌شود. استدلال خواهد شد که استدلال سؤال باز مور مستلزم پارادوکس تحلیل است. در بخش سوم استدلال‌هایی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه چرا مدعای پارادوکس تحلیل پذیرفتنی نیست. در ضمن مبتنی بر استدلالی که علیه پارادوکس تحلیل ارائه می‌شود، به تفسیر و بررسی راه‌حل مشهور چرچ (۱۹۴۶) برای توضیح اطلاع‌بخشی تحلیل مفهومی پرداخته می‌شود. استدلال‌های ما علاوه بر اینکه نشان می‌دهد تحلیل مفهومی در استدلال‌های فلسفی کار زائدی نیست، بیان می‌کند که استدلال‌هایی در فلسفه مانند استدلال سؤال باز مور که مبتنی بر پارادوکس تحلیل‌اند، استدلال‌هایی نادرست هستند.

## ۱- تحلیل مفهومی و پارادوکس تحلیل

به‌منظور تشریح بهتر مدعای پارادوکس تحلیل مبنی بر عدم امکان ارائه تحلیل‌های مفهومی که در ضمن اینکه صادق هستند اطلاع‌بخش نیز باشند و همچنین ارائه استدلال علیه این پارادوکس، ابتدا باید نگاهی دقیق‌تر به موضوع تحلیل مفهومی و خصوصیات مهم آن انداخته شود. بیان شد که در

<sup>۲</sup> Necessary condition

<sup>۳</sup> Sufficient condition

<sup>۴</sup> Ascription

<sup>۱</sup> Moore's "open question argument"

(۲۷۰). برای درک بهتر این نکته فرض کنید که قوانین طبیعت در جهان واقعی به گونه‌ای باشد که از لحاظ فیزیولوژیکی تنها زنانی می‌توانند دارای دو فرزند شوند که قدی بلندتر از ۱۶۰ سانتی‌متر داشته باشند و این اشخاص حتماً در زایمان اول خود دوقلو می‌آورند که شامل حداقل یک فرزند پسر می‌شود. با لحاظ این نکته، اکنون تصور کنید که شخصی ادعا کند:

(۴) یک شخص، دارای خصوصیت برادربودن است؛ اگر و تنها اگر مذکر باشد و اینکه مادر وی دارای قدی بلندتر از ۱۶۰ سانتی‌متر باشد.

اگرچه در سناریوی فرضی بالا قوانین طبیعت صدق (۴) را تضمین می‌کند و لذا این گزاره هیچ مثال نقض تجربی ندارد، اما این گزاره بیانگر تحلیل مفهومی صادق از مفهوم برادربودن نیست؛ زیرا تحلیل مفهومی، پرسش از مقومات معنایی است و نه تحلیل امور واقع؛ یعنی در این نوع تحلیل سعی بر آن است تا با استفاده از شهودات زبانی یک مفهوم به اجزا و مقومات مفهومی آن تجزیه شود؛ بنابراین تحلیل مفهومی صادق نه تنها هیچ مثال نقض تجربی ندارد، بلکه به لحاظ مفهومی تصور هرگونه مثال نقض نیز برای آن غیرممکن است. مثلاً از آن رو که دو مفهوم جزئی‌تر مذکور بودن شخص و اینکه والدین آن شخص حداقل دارای یک فرزند دیگر باشند از اجزای مفهومی مفهوم برادربودن هستند، تحلیل مفهومی برادربودن براساس دو مفهوم مذکور، یعنی تحلیل شماره (۳)، نه امکاناً بلکه ضرورتاً یعنی در هر جهان ممکن دیگری که دارای قوانین طبیعت متفاوتی با جهان ما باشد نیز صادق خواهد بود. در مقابل، این مفهوم که مادر شخص دارای قدی بلندتر از ۱۶۰ سانتی‌متر است، از مقومات مفهومی مفهوم برادربودن

اما (۱) برخی از افرادی را که مفهوم برادربودن بر آن‌ها اطلاق شدنی نیست، در برمی‌گیرد. به بیان فنی‌تر، برخلاف آنچه (۱) بیان می‌کند، مذکور بودن شخص شرط کافی برای اطلاق آن مفهوم به شخص مربوطه نیست و لذا (۱) تحلیل صادقی نیست.

همچنین تصور کنید که شخصی چنین تحلیلی از مفهوم برادربودن ارائه کند:

(۲) یک شخص دارای خصوصیت برادربودن است؛ اگر و تنها اگر مذکر باشد و والدین وی حداقل دارای یک فرزند دختر دیگر باشند.

واضح است که (۲) نیز تعریف صادقی از مفهوم برادربودن ارائه نمی‌دهد؛ زیرا اجتماع دو خصوصیت مذکور بودن و اینکه والدین وی حداقل دارای یک فرزند دختر دیگر باشند، اگرچه شرط کافی برای اطلاق مفهوم برادربودن است، اما شرط لازم را بیان نمی‌کند؛ از آن رو که ممکن است والدین شخص مذکور دارای فرزند پسر دیگری باشند، پس (۲) دربرگیرنده تمام اشخاصی نیست که مفهوم برادربودن بر آن‌ها اطلاق شدنی است و بنابراین (۲) تعریف صادقی از مفهوم برادربودن ارائه نمی‌دهد.

پس به طور خلاصه تعریف صادق از یک مفهوم، باید واجد شروط لازم و کافی برای اطلاق آن مفهوم باشد که در مورد مثال برادربودن به این صورت خواهد بود:

(۳) شخص دارای خصوصیت برادربودن است؛ اگر و تنها اگر مذکر باشد و اینکه والدین آن شخص حداقل دارای یک فرزند دیگر باشند.

نکته مهم بعدی که باید در مبحث تحلیل مفهومی مدنظر داشت، آن است که اجزای مفهومی یک مفهوم، شروط ضروری و نه امکانی را برای اطلاق آن مفهوم فراهم می‌آورند (Daniels, ۱۹۷۹)

چنان‌که در بخش مقدمه نیز بیان شد، پارادوکسی به نام پارادوکس تحلیل مطرح شده که در متون فلسفی معمولاً بدین شکل صورت‌بندی می‌شود: تصور کنید که ما بخواهیم یک مفهوم دلخواه مثل B را تحلیل مفهومی کنیم؛ به‌لحاظ شهودی این کار وقتی میسر خواهد شد که ما مفهوم B را بفهمیم؛ یعنی باید معنای آن را بدانیم؛ زیرا در غیر این صورت نخواهیم دانست که در طول پروسه تحلیل در مسیر درستی حرکت می‌کنیم یا خیر (مثلاً نخواهیم دانست که آیا یک مفهوم دیگر مثل B1 واقعاً از مقومات مفهومی B هست یا خیر). اما اگر برای تحلیل مفهومی یک مفهوم ابتدا باید از آن مفهوم آگاه باشیم، آنگاه براساس استدلال پارادوکس تحلیل از اجزای مفهومی آن مفهوم نیز آگاه خواهیم بود. بنابراین براساس پارادوکس تحلیل اگر مفهومی مثل B1 از مقومات مفهومی اولیه یعنی B باشد، از آن رو که ما معنای مفهوم اولیه را می‌دانیم، حتی قبل از تحلیل مفهومی نیز می‌دانیم که B1 از مقومات مفهومی B است و بنابراین تحلیل مفهومی نمی‌تواند حاوی اطلاعات جدیدی برای ما باشد<sup>۳</sup> (تقریر من از پارادوکس تحلیل متأثر از صورت‌بندی Smith (۲۸-۲۱: ۱۹۹۴) از این پارادوکس بوده است).

اما از طرف دیگر برخلاف مدعای فوق، شواهدی در فلسفه مبنی بر وجود تحلیل‌های اطلاع‌بخش وجود دارد؛ ما به‌طور شهودی احساس می‌کنیم که در فلسفه، تحلیل‌های مفهومی وجود دارد که اطلاعات جدیدی را بر ما مکشوف می‌کنند که

نیست؛ زیرا کاربر زبانی می‌تواند مفهوم برادربودن را بفهمد بدون آنکه کوچک‌ترین اطلاعی از مفاهیم ریاضی مثل عدد ۱۶۰ و یا کمیت اندازه‌گیری سانتی‌متر داشته باشد؛ بنابراین (۴) برخلاف (۳) تحلیل صادقی نیست.<sup>۱</sup>

خصوصیت بعدی تحلیل‌های مفهومی ناظر به پیشینی بودن این نوع تحلیل‌هاست. واضح است از آن رو که ما در تحلیل‌های مفهومی با ملاحظات تجربی که ناظر به چگونگی قوانین طبیعت هستند، سروکار نداریم؛ بلکه با شهودات زبانی و مفهومی سروکار داریم. تحلیل مفهومی صادق به‌صورت پیشینی و نه پسینی صادق است.

خصوصیاتی که تاکنون برای تحلیل‌های مفهومی برشمرده شد، یعنی ضروری بودن و پیشینی بودن آن‌ها و اینکه در تحلیل مفهومی شروط لازم و کافی برای اطلاق یک مفهوم برشمرده می‌شود، خصوصیات قابل قبول به نظر رسیده و در ادبیات فلسفی هم کمتر مورد مناقشه قرار گرفته‌اند. در مقابل این خصوصیات، خصوصیت دیگری به نام «اطلاع‌بخشی»<sup>۲</sup> تحلیل‌های مفهومی وجود دارد که در ابتدای امر ممکن است قابل قبول به نظر نرسد و به همین دلیل، بر آن تمرکز ویژه خواهد شد. توضیح آنکه تحلیل مفهومی صادق به‌نحو پیشینی صادق است؛ بنابراین ممکن است چنین به نظر برسد که چیزی بر دانسته‌های پیشین ما نیفزوده، یعنی اطلاع‌بخش نبوده و بالطبع ممکن است چنین به نظر برسد که تحلیل مفهومی اساساً فعالیت فایده‌بخشی نیست. برای مدلل نمودن این مدعا،

<sup>۳</sup> خواننده محترم توجه کند که نسخه‌های کمابیش مشابه دیگری هم از پارادوکس تحلیل در متون فلسفی موجود است. درباره این نسخه‌ها می‌توانید رجوع کنید به (Daly, ۲۰۱۰: ۶۲-۶۷) یا (Darwall, (Daniels, ۱۹۷۹: Gibbard and Railton, ۱۹۹۲: ۱۲۰-۱۳۵)

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر درباره این نکته که اجزای مفهومی یک مفهوم، شروط ضروری و نه امکانی را برای اطلاق آن مفهوم فراهم می‌آورند، همچنین بنگرید به (Jackson, ۱۹۹۸) و (Braddon-Mitchell and Nolan, ۲۰۰۹)

مور که برای نشان دادن عدم امکان تحلیل مفهوم خوب ارائه شده، بررسی خواهد شد. استدلال می‌شود که استدلال مور مستلزم پارادوکس تحلیل است.<sup>۴</sup> بررسی استدلال مور از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد پارادوکس تحلیل حتی در نام‌آورترین استدلال‌های فلسفی معاصر نیز پیش فرض قرار گرفته و اگر استدلال ما علیه پارادوکس تحلیل، استدلال معقولی باشد نشان می‌دهد که استدلال‌ها در فلسفه مانند استدلال سؤال باز مور که مبتنی بر پارادوکس تحلیل اند استدلال‌هایی نادرست هستند.

## ۲- استدلال سؤال باز جرج ادوارد مور؛ نمونه‌ای از پارادوکس تحلیل

موقعیت عجیبی را تصور کنید که شخصی سؤال کند:

(۵) فلان شکل دارای سه ضلع (و نه بیشتر) است؛ اما آیا این شکل مثلث است؟  
و یا اینکه سؤال کند:

(۶) علی فردی بدون همسر است؛ اما آیا وی مجرد است؟

مور این گونه سؤالات را «سؤال بسته»<sup>۵</sup> می‌نامد، در واقع صرف دانستن معنای عبارات به کاررفته در این سؤالات، مثلاً صرف دانستن معنای «مثلث بودن» و «دارای سه ضلع بودن» در سؤال (۵) و یا صرف دانستن معنای «بدون همسر بودن» و «مجرد بودن» در

پیش از تحلیل بر ما معلوم نیست. تحلیل مفهومی معرفت براساس سه مفهوم «باور صادق موجه» (نظریه سستی معرفت)<sup>۱</sup> و یا تحلیل مفهوم صدق براساس مفهوم «تطابق با واقعیت» (یکی از نظریات صدق)<sup>۲</sup> و یا تحلیل مفهوم خدا براساس مفهوم «کامل‌ترین موجود» (برهان هستی‌شناختی آنسلم)<sup>۳</sup>، همگی مثال‌های معروفی از تحلیل‌های مفهومی در ادبیات فلسفی هستند که شهوداً به نظر می‌رسد اگر صادق باشند، آنگاه اطلاعات جدیدی دارند و یا به بیان دیگر اطلاع‌بخش هستند.

پس به‌طور خلاصه مشکلی که با آن روبه‌رو هستیم آن است که از یک طرف براساس پارادوکس تحلیل دلایلی در دست است که تحلیل‌های مفهومی صادق، نوعاً اطلاع‌بخش نیستند؛ اما از طرف دیگر به‌طور شهودی احساس می‌کنیم که حداقل مواردی از تحلیل مفهومی مثل تحلیل مفهوم معرفت، تحلیل مفهوم صدق و تحلیل مفهوم خدا وجود دارد که اگرچه پیرامون صادق بودن آن‌ها مباحث و آرای زیادی در ادبیات فلسفی وجود دارد، اما اتفاقاً همین مطلب نشان می‌دهد که اگر این تحلیل‌ها صادق باشند، آنگاه این تحلیل‌ها تکرار مکررات نیستند و به بیان دیگر اطلاع‌بخش هستند.

در این مقاله علیه مدعای پارادوکس تحلیل استدلال می‌شود و نشان داده می‌شود که شهود ما مبنی بر اینکه حداقل برخی از تحلیل‌های مفهومی صادق وجود دارند که اطلاع‌بخش نیز هستند، معقول است. برای ارائه این بحث، ابتدا استدلال «سؤال باز»

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به منابع مرتبط با این مبحث مثل (Steup, ۱۹۹۶).

<sup>۲</sup> برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به منابع مرتبط با این مبحث مثل (Kirkham, ۱۹۹۲).

<sup>۳</sup> برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به (Nagasawa, ۲۰۱۱).

<sup>۴</sup> البته گفتنی است که شرح و بررسی مفصل استدلال سؤال باز مور خارج از محدوده مقاله پیش‌روست. استدلال مذکور تا حدی که به پارادوکس تحلیل مربوط است، شرح و بسط داده می‌شود و خواننده علاقه‌مند برای اطلاع بیشتر درباره استدلال سؤال باز مور می‌تواند به منابع تخصصی‌تر در این حوزه مراجعه کند (مثل Moore, ۱۹۰۳; Miller, ۲۰۰۳).

<sup>۵</sup> Close question

نباشد، آنگاه اگر شخص مربوطه سؤال مذکور را بپرسد، سؤالی باز را مطرح کرده است.

اجازه دهید برای درک بهتر این مدعا یک بار دیگر براساس مثال سؤال (۶) بیان شود که سؤالی بسته است. مشخص است که مفهوم مجردبودن (مفهوم B) براساس مفهوم بی همسر بودن (مفهوم B\*) قابل تحلیل است. اکنون براساس نظر مور می توان گفت که اگر کسی در حالی که مفاهیم مجردبودن و بی همسر بودن را می فهمد، سؤال کند که «فرد خاصی که واجد مشخصه مجردبودن است، مثل علی، آیا واجد مشخصه بی همسر بودن هم هست؟» (یعنی همان سؤال ۶)، وی سؤال بسته ای را مطرح کرده است؛ زیرا پاسخ این سؤال صرفاً با استناد به معانی عبارات به کاررفته در سؤال، قابل ارائه است؛ براساس نظر مور اگر کسی نتواند پاسخ این سؤال را صرفاً براساس معانی به کاررفته در سؤال ارائه کند درواقع مفاهیم مربوطه (یعنی مفهوم مجردبودن و مفهوم بی همسر بودن) را اصولاً نفهمیده است (Moore ۲۰۰۳: ۶۶, Miller ۱۹۹۳: ۱۹۰۳).

مور براساس آنچه در (MB) بیان شد استدلال می کند که مفهوم خوب توسط هیچ مفهوم دیگری قابل تعریف نیست؛ زیرا از نظر وی هر تعریفی از مفهوم خوب براساس مفاهیم دیگر، قابلیت تبدیل شدن به یک سؤال باز (و نه بسته) را دارد و این براساس آنچه در (MB) گفتیم به معنای آن است که تعریف مربوطه صادق نیست. برای مثال فرض کنید کسی مفهوم خوبی را براساس مفهوم لذت بخش بودن تعریف کند؛ اکنون اگر ما سؤال کنیم که:

(۹) علی از بیان دروغ مصلحت آمیز لذت می برد؛ اما آیا دروغ مصلحت آمیز خوب است؟

سؤال (۶)، برای پاسخ به سؤالات مربوطه کافی خواهد بود؛ بنابراین کسی که سؤالات (۵) و (۶) را به طور «جدی» مطرح کند، به این معنا که این سؤالات را مطرح کند، ولی از پاسخ آنها به هنگام طرح مطلب بی اطلاع باشد، نشان می دهد که اساساً معانی عبارات مربوطه را نفهمیده است. سؤالات بسته، از نظر مور، در مقابل «سؤالات باز»<sup>۱</sup> قرار می گیرد؛ سؤالاتی که صرفاً دانستن معنای عبارات به کاررفته در آنها برای پاسخ به آنها کافی نخواهد بود. سؤالات زیر مثال هایی از سؤالات باز هستند:

(۷) آیا انیشتین بزرگترین فیزیکدان تاریخ است؟  
و اینکه:

(۸) آیا شطرنج واقعاً ورزش است؟

واضح است که در مثال های فوق صرفاً دانستن معنای عبارت شطرنج و ورزش و یا بزرگترین فیزیکدان و تاریخ برای پاسخ به این سؤالات کافی نخواهد بود؛ برای پاسخ به این سؤالات علاوه بر دانستن معانی عبارات مربوطه به مطالعات دیگر از جمله مطالعات تجربی یا استدلال های دیگر نیازمندیم.

به طور کلی می توان مدعای مور را راجع به سؤالات بسته که در بخش های بعد مقاله نیز در نظر گرفته خواهد شد، به این شکل صورت بندی کرد:

(MB): اگر مفهوم B براساس مفهوم دیگر B\* قابل تحلیل باشد (به بیان دیگر اگر تعریف مفهوم B براساس B\* تعریف صادقی باشد)، آنگاه اگر کسی که مفاهیم B\* و B را فهمیده باشد سؤال کند که «آیا مصداق خاصی از B, B\* هست؟» سؤالی بسته مطرح کرده است؛ اما اگر مفهوم B براساس B\* قابل تحلیل

<sup>۱</sup> Open question



معنای اطلاع‌بخش نبودن تعریف مربوطه است، به این معنا که شخص مربوطه به صرف فهمیدن مفاهیم به‌کاررفته در سؤال از اجزای مفهومی آن‌ها مطلع است و به همین دلیل سؤال مربوطه بسته خواهد بود. در بخش بعدی مقاله علیه مدعای پارادوکس تحلیل استدلال خواهیم کرد، نتیجه نیز این خواهد بود که استدلال‌های فلسفه، مانند استدلال سؤال باز مور، که مبتنی بر پارادوکس تحلیل‌اند استدلال‌های نادرست هستند.

### ۳- نقد پارادوکس تحلیل برای اثبات این امر که تحلیل‌های مفهومی صادق می‌توانند اطلاع‌بخش باشند

در این بخش استدلال می‌شود که برخلاف مدعای پارادوکس تحلیل، تحلیل‌های مفهومی صادق می‌توانند اطلاع‌بخش باشند. به این منظور ابتدا پارادوکس تحلیل که در بخش اول مقاله توضیح داده شد، بازسازی می‌شود و سپس استدلال می‌شود که این پارادوکس واجد پیش‌فرض کاذبی راجع به تحلیل مفهومی است؛ بنابراین مدعای این پارادوکس مبنی بر این امر که تحلیل‌های مفهومی صادق نمی‌توانند اطلاع‌بخش باشند، قابل قبول نیست.

توضیح داده شد که پارادوکس تحلیل در گام اول بیان می‌کند که تحلیل مفهومی یک مفهوم که از معنای آن هیچ اطلاعی نداریم ممکن نیست؛ در غیر این صورت در انتهای فرایند تحلیل مفهومی نخواهیم فهمید که آیا تحلیل درستی ارائه داده‌ایم یا نه؛ به بیان دیگر به‌طور خلاصه پارادوکس تحلیل بیان می‌کند که: (مقدمه ۱): برای تحلیل یک مفهوم باید از آن مفهوم آگاه باشیم.

از نظر مور یک سؤال باز را مطرح کرده‌ایم؛ زیرا دانستن معنای دروغ مصلحت‌آمیز، لذت‌بردن و خوب بودن برای دانستن پاسخ سؤال فوق کافی نیست. پاسخ این سؤال را صرفاً براساس معنای عبارات مذکور نمی‌توان تشخیص داد و برای پاسخ احتیاج به تحقیقات و استدالات دیگری هم هست. بازبودن این سؤال براساس آنچه در (MB) گفتیم، از نظر مور به این معناست که تعریف مفهوم خوبی براساس مفهوم لذت‌بخش بودن تعریف درستی نیست. گفتنی است که استدلال مور فقط ناظر به عدم امکان تعریف مفهوم خوب براساس مفهوم لذت‌بخش بودن نیست؛ بلکه اساساً ناظر به هرگونه تعریف از مفهوم خوبی است. از نظر وی هرگونه تعریفی از مفهوم خوبی قابلیت تبدیل شدن به سؤال باز را دارد و لذا مفهوم خوبی اصولاً قابل تعریف نیست.

نکته مهم درباره استدلال سؤال باز مور که به بحث فعلی ما یعنی پارادوکس تحلیل مربوط می‌شود، آن است که می‌توان نشان داد استدلال مور مستلزم پارادوکس تحلیل، یعنی این مدعا است که تحلیل مفهومی صادق نمی‌تواند اطلاع‌بخش هم باشد.<sup>۱</sup> دلیل این مطلب آن است که چنان‌که در (MB) بیان شد، براساس نظر مور اگر تعریف مفهوم B براساس B\* تعریف صادقی باشد، آنگاه سؤال «آیا مصداق خاصی از B\*، B هست؟» سؤال بسته‌ای خواهد بود؛ بسته بودن سؤال مذکور بدین معناست که شخص مربوطه (شخصی که معنای عبارات مذکور را فهمیده)، صرفاً مبتنی بر اطلاعات قبلی خود ناظر به معنای عبارات به‌کاررفته در سؤال مربوطه، قادر به پاسخگویی به سؤال است. واضح است که این به

<sup>۱</sup> درباره این مدعا همچنین می‌توانید بنگرید به ۱۵- (Miller, ۲۰۰۳) و (۱۶) و (۱۷-۱۸) (Fisher, ۲۰۱۱).

چگونه» ناظر به داشتن مهارت<sup>۴</sup> یا توانایی<sup>۵</sup> برای انجام کاری است و این نوع دانستن با «دانستن اینکه» که معرفتی گزاره‌ای<sup>۶</sup> است تفاوت دارد. برای توضیح بهتر این تمایز، مثال‌های دوچرخه‌سواری و صحبت کردن به زبان فارسی را در نظر بگیرید که از فعالیت‌های عادی ما در زندگی روزمره هستند. چنان‌که می‌دانیم افراد زیادی وجود دارند که می‌دانند چگونه فعالیت‌های مذکور را انجام دهند؛ اینکه می‌گوییم آن‌ها می‌دانند چگونه دوچرخه‌سواری کنند و یا به زبان فارسی صحبت کنند دال بر داشتن توانایی برای انجام اعمال مذکور است. نکته حائز اهمیت آن است که از صرف داشتن توانایی مذکور نمی‌توان نتیجه گرفت که شخص مربوطه می‌داند که دوچرخه‌سواری و یا صحبت کردن به زبان فارسی دقیقاً چیست؛ به این معنا که وی مثلاً از چیستی قواعد و قوانین حاکم بر آن فعالیت‌ها آگاه بوده و بنابراین توصیف کاملی از فعالیت‌های مذکور ارائه کند. به دیگر سخن از اینکه شخصی در دوچرخه‌سواری و یا صحبت کردن به زبان فارسی دارای مهارت است نمی‌توان نتیجه گرفت که وی مثلاً از قوانین دینامیک و یا استاتیک<sup>۷</sup> حاکم بر دوچرخه‌سواری که باعث می‌شود دوچرخه در حال تعادل قرار بگیرد و یا گرامر و قواعد حاکم بر کاربرت زبان آگاه است. «دانستن اینکه» ناظر به معرفت گزاره‌ای است و با «دانستن چگونه» که ناظر به داشتن مهارت است متفاوت است؛ چنان‌که گفتیم در نمونه دوچرخه‌سواری، شخصی ممکن است بداند

<sup>۴</sup> درباره این راه‌حل همچنین بنگرید به (Smith, ۱۹۹۴).

<sup>۴</sup> Skill

<sup>۵</sup> Ability

<sup>۶</sup> Propositional

<sup>۷</sup> Dynamic and static laws

پارادوکس تحلیل برای استخراج این نتیجه از مقدمه<sup>۱</sup> که تحلیل‌های مفهومی صادق واجد اطلاعات جدیدی برای شخص تحلیل‌کننده نخواهد بود، مقدمه دیگری را شبیه مقدمه<sup>۲</sup> پیش فرض می‌کند که عبارت است از:

(مقدمه<sup>۲</sup>): دانستن یک مفهوم مستلزم آگاه‌بودن

از تمامی اجزای مفهومی مفهوم اولیه است.

تلفیق این دو مقدمه این نتیجه را به همراه خواهد داشت که شخص نمی‌تواند مفهومی را تحلیل کند؛ مگر آنکه از قبل نسبت به اجزای مفهومی مفهوم مورد نظر آگاه باشد؛ بنابراین:

(نتیجه): برای تحلیل یک مفهوم باید از تمامی

اجزای مفهومی مفهوم مربوطه آگاه باشیم؛ به بیان دیگر در فرایند تحلیل مفهومی یک مفهوم اطلاعات جدیدی به دست نمی‌آوریم؛ یعنی این فرایند اطلاع‌بخش نیست (مدعای پارادوکس تحلیل). مدعای مقاله پیش‌رو آن است که مدعای پارادوکس تحلیل مدعای قابل‌قبولی نیست و دلیل این امر همچنان که در بخش بعدی مقاله استدلال خواهد شد، ناظر به این امر است که مقدمه<sup>۲</sup> در استدلال بالا مقدمه‌ای نامعقول بوده و بنابراین نتیجه فوق کاذب است.

### ۳-۱- نقد پارادوکس تحلیل براساس تمایز دانستن

#### چگونه و دانستن اینکه:

برای طرح این استدلال از تمایز معروفی که گیلبرت رایل (Ryle, ۱۹۴۹) میان دو نوع مختلف دانستن می‌گذارد، یعنی «دانستن چگونه»<sup>۱</sup> و «دانستن اینکه»<sup>۲</sup> استفاده می‌شود.<sup>۳</sup> توضیح آنکه، «دانستن

<sup>۱</sup> Knowing how

<sup>۲</sup> Knowing that

نتیجه گرفت که یادگیری گزاره‌هایی در علوم که بیان‌کننده دینامیک حاکم بر دوچرخه‌سواری هستند، می‌تواند حاوی معرفت گزاره‌ای جدیدی برای شخص دوچرخه‌سوار باشد. به همین قیاس می‌توان استدلال کرد که کسی ممکن است معنای مفهوم را بداند؛ به این معنا که وی در اطلاق آن مفهوم به مصادیق مربوطه در زندگی عادی مهارت داشته باشد؛ اما این مهارت مستلزم آگاهی دقیق از تمامی اجزای مفهومی آن مفهوم نیست.<sup>۲</sup> بنابراین آگاهی از اجزای مفهومی یک مفهوم می‌تواند حاوی معرفت گزاره‌ای جدیدی حتی برای شخصی باشد که در کاربرد مفهوم مهارت دارد.

البته در اینجا باید یادآور شد که در مثال تحلیل مفهوم برادربودن که در بخش ۱ مقاله ذکر شد، برشمردن اجزای مفهومی این مفهوم حاوی معرفت گزاره‌ای جدیدی برای شخص مربوطه نبود؛ زیرا چنان‌که توضیح داده شد، شخص مربوطه حتی پیش از فرایند تحلیل از تمامی اجزای مفهومی آن مفهوم آگاه بود؛ اما این مثال ناقض مدعای ما نیست؛ زیرا مدعای ما به معنای آن نیست که ما لزوماً پیش از فرایند تحلیل از تمامی اجزای مفهومی مربوطه آگاه نیستیم. مدعای استدلال ما علیه پارادوکس تحلیل که در بالا ذکر شد صرفاً آن است که مهارت در کاربرد مفهوم مستلزم اطلاع دقیق از تمامی اجزای

که چگونه دوچرخه‌سواری کند؛ اما از گزاره‌هایی در علم مکانیک که بیان‌کننده دینامیک حاکم بر دوچرخه‌سواری است، ناآگاه باشد؛ همچنین ممکن است شخصی از گزاره‌هایی که بیان‌کننده دینامیک حاکم بر دوچرخه‌سواری است آگاه باشد؛ اما در دوچرخه‌سواری دارای مهارت نباشد.

براساس توضیحاتی که درباره تمایز «دانستن چگونه» با «دانستن اینکه» ارائه شد، استدلال علیه مقدمه ۲ کار دشواری نخواهد بود. براساس تمایز مذکور می‌توان درستی این نکته را درک کرد که ممکن است شخصی معنای مفهوم را بداند به این معنا که وی در تشخیص و اطلاق آن مفهوم به مصادیق مربوطه دارای مهارت باشد؛ اما مشخص است که این مهارت مستلزم اطلاع دقیق از تمامی اجزای مفهومی آن مفهوم نیست. آگاه‌بودن از اجزای مفهومی یک مفهوم از نوع معرفت گزاره‌ای<sup>۱</sup> یعنی از مقوله «دانستن اینکه» است. این نوع معرفت با معرفتی که از مقوله «دانستن چگونه» است، یکی نیست؛ لذا آگاه‌بودن از اجزای مفهومی یک مفهوم با داشتن مهارت برای تشخیص مصادیق آن مفهوم که از مقوله معرفت «دانستن چگونه» است، تفاوت دارد. نتیجه آن است که مقدمه ۲ در بالا که ادعا می‌کند دانستن معنای مفهوم مستلزم آگاه‌بودن از تمامی اجزای مفهومی مفهوم اولیه است نادرست است. برای درک بهتر این استدلال یک بار دیگر براساس مثال دوچرخه‌سواری تقریر می‌شود. چنان‌که توضیح داده شد. شخصی ممکن است در دوچرخه‌سواری مهارت داشته باشد؛ اما این مهارت مستلزم آگاهی از گزاره‌هایی در علوم نیست که بیان‌کننده دینامیک حاکم بر دوچرخه‌سواری هستند؛ بنابراین می‌توان

<sup>۲</sup> بلاگر و هرگان نیز نظر مشابهی ارائه کرده‌اند: «اشخاص عادی مسلط به زبان عموماً ... می‌دانند که چه موقع یک لفظ را به موضوعی اطلاق کرده و یا نکنند، اگرچه که آن‌ها نمی‌توانند مفهوم موردنظر را به معنی دقیق کلمه تعریف نمایند» (Balaguer and Horgan, ۲۰۱۶: ۵). اگرچه این نکته مورد تأیید مقاله پیش‌رو بوده است، تفاوت تبیین هرگان و بلاگر از پارادوکس تحلیل با تفاوت تبیین پژوهش حاضر از این پارادوکس آن است که آن‌ها نکته بالا را براساس تفاوت معرفت صریح و معرفت ضمنی تقریر کردند؛ اما پژوهش حاضر آن را براساس تفاوت معرفت اینکه و معرفت چگونه توضیح داده است.

<sup>۱</sup> Propositional knowledge

آنگاه آن تعریف تکرار مکررات چیزی که قبل از فرایند تحلیل می‌دانستیم نبوده و این یعنی اینکه تعریف مربوطه اطلاع‌بخش بوده است. برای جمع‌بندی، می‌توان استدلال را به‌طور خلاصه و براساس مقدمات ۱ و ۲ پارادوکس تحلیل به این صورت بازتقریر کرد: اگرچه چنان‌که مقدمه ۱ پارادوکس تحلیل به‌درستی بیان می‌کند، برای تحلیل مفهوم باید پیشاپیش به‌نوعی از آن مفهوم آگاه باشیم؛ اما این بدان معنا نیست که آنچه قبل از تحلیل مفهومی از یک لفظ (مانند «معرفت») می‌فهمیم با دریافت ما بعد از تحلیل مفهومی یکسان است. دلیل این امر چنان‌که استدلال شد آن است که آنچه قبل از تحلیل مفهومی از یک لفظ می‌فهمیم از مقوله «معرفت چگونگی» و آنچه بعد از تحلیل مفهومی از لفظ می‌فهمیم ناظر به اجزای مفهومی مفهوم اولیه و یا همان «معرفت گزاره‌ای است» و همان‌طور که استدلال شد، معرفت اول مستلزم معرفت دوم نیست. مقدمه ۲ در پارادوکس تحلیل کاذب است؛ بنابراین مدعای پارادوکس تحلیل پذیرفتنی نیست.

در بخش بعدی مقاله مبتنی بر آنچه در این بخش استدلال شد به تفسیر و بررسی راه‌حل مشهور چرچ (۱۹۴۶) برای توضیح اطلاع‌بخشی تحلیل مفهومی پرداخته می‌شود. دلیل طرح این مطلب آن است که نظر چرچ به‌لحاظ اهمیت جایگاه ویژه‌ای در متون فلسفی معاصر دارد و هم‌البته با تعبیر خاصی که از آن ارائه می‌شود- برای درک بهتر دلیل اطلاع‌بخش بودن تحلیل‌های مفهومی مؤثر خواهد بود.

### ۳-۱- بررسی نظر چرچ درباره تحلیل مفهومی

مفهومی آن مفهوم نیست و این بدان معناست که مواردی از تحلیل مفهومی که اطلاع‌بخش باشند می‌تواند وجود داشته باشد. برای درک بهتر این مطلب مثال تحلیل مفهوم معرفت را که در بخش ۱ مقاله ذکر شد، دوباره در نظر بگیرید. مفهوم معرفت نسبت به مفهوم برادربودن مفهوم پیچیده‌تری برای تحلیل است؛ بدین معنا که به نظر نمی‌رسد ما پیش از فرایند تحلیل مفهومی از اجزای مفهومی مفهوم معرفت اطلاع کامل و دقیقی داشته باشیم. شاهی مهم برای این مطلب آن است که اگر پیش از فرایند تحلیل مفهوم معرفت از تمامی اجزای مفهومی مفهوم معرفت آگاه بودیم، آنگاه میان فلاسفه مختلف این همه تفاوت در باب تعریف معرفت وجود نمی‌داشت؛ در صورتی که می‌دانیم تعریف معرفت مبحثی پر حجم و مناقشه‌آمیز در طول تاریخ فلسفه بوده است.<sup>۱</sup> اما از طرف دیگر این نیز مشخص است که اگرچه پیش از فرایند تحلیل مفهوم معرفت، از اجزای مفهومی آن مفهوم اطلاع کاملی نداریم، اما برای تحلیل این مفهوم شخص مربوطه حداقل باید بتواند نمونه‌هایی از مصادیق این مفهوم را تشخیص دهد؛ یعنی کسی که اصولاً هیچ‌گونه اطلاعی از معنای معرفت ندارد، قادر به تحلیل آن مفهوم نخواهد بود. اما نکته مهم در این باره آن است که مهارت در تشخیص نمونه‌هایی از مصادیق مفهوم معرفت، براساس استدلالی که بیان شد، مستلزم اطلاع از اجزای مفهومی مفهوم معرفت نیست. این بدان معناست که اگر بنا به فرض، روزی کاملاً مسجل شود که تعریفی خاص از مفهوم معرفت صادق بوده است (مثلاً تعریف «باور صادق موجه» صادق بوده است)

<sup>۱</sup> برای مثال نگاه کنید به انتقادات (Gettier, ۱۹۶۳) علیه تعریف سه‌وجهی معرفت براساس باور صادق موجه.

این همانی‌های مفهومی حاصلِ کاوش‌های تجربی و نه معناشناسانه است. برای مثال امروزه با کشف ساختار مولکولی آب معلوم شده است که مولکول‌های آب همان مولکول‌های  $H_2O$  هستند. روشن است که این همانی مذکور ناظر به هم‌معنایی واژگان آب و  $H_2O$  نیست؛ بلکه ناظر به هم‌مصادقی آب و  $H_2O$  در عالم خارج است. نکته‌گفتنی دیگر آن است که منظور از این همانی مذکور صرفاً بیان این همانی میان مصادیق خاص آب و  $H_2O$  نیست؛ مثلاً این نظریه بیان نمی‌کند که فقط آب فلان دریاچه  $H_2O$  است؛ ولی بقیه آب‌ها  $H_2O$  نیستند. عباراتی که در دو طرف معادله (آب همان  $H_2O$  است) آمده‌اند اصطلاحاً انواع طبیعی و در فارسی اسم جنس نامیده می‌شوند؛ براساس این معادله، این همانی میان نوع آب و نوع  $H_2O$  و یا به عبارت دیگر میان تمامی مصادیق آب و  $H_2O$  برقرار است؛ اما مدعای این همانی‌های مفهومی کلی‌تر از مدعای این همانی‌های مصادقی است؛ زیرا در این همانی‌های مفهومی مدعا ناظر به این است که رابطه این همانی میان مفهوم و نه صرفاً مصادیق الفاظ وجود دارد و بنابراین کشف این همانی‌های مفهومی برخلاف این همانی‌های مصادقی حاصلِ کاوش‌های معناشناسانه و نه تجربی است؛ اما این نکته بدان معنی نیست که این فرایند ضرورتاً سراسر است و ساده است؛ مثلاً طرح این همانی معرفت همان باور صادق موجه است، حاصل استدلال‌های پیچیده فلسفی از زمان افلاطون تا به حال، مثال‌های خلاف و آزمایش‌های ذهنی است.

نکته کلیدی فرگه در باب این همانی‌های مصادقی آن است که اگر الفاظ مربوطه مثل هسفرس و یا آب را صرفاً دلالتی<sup>۴</sup> در نظر گرفته شوند و یا به

برای تبیین و ارائه راه‌حل برای برون‌رفت از پارادوکس تحلیل، آلتونزو چرچ پیشنهاد مشهوری مطرح کرده که از قرار زیر است:

**پیشنهاد چرچ:** پارادوکس تحلیل قابل‌قیاس با پارادوکس این همانی‌های اطلاع‌بخش<sup>۱</sup> فرگه (Ferge, ۱۸۹۲) است و باید به همان طریقی که فرگه پارادوکس مذکور را حل می‌کند، یعنی تمایز قائل شدن میان مصداق و مفهوم یک لفظ، حل شود (Church, ۱۹۴۶: ۱۳۳).

واضح است که برای درک و بررسی این نظر ابتدا باید پارادوکس این همانی‌های اطلاع‌بخش فرگه و همچنین راه‌حل فرگه در این باب شرح شود؛ سپس استدلال می‌شود که پیشنهاد چرچ دارای دو تعبیر مختلف است: یک تعبیر آن پذیرفتنی نیست؛ اما تعبیر دیگر برای حل پارادوکس تحلیل راه‌گشاست. پارادوکس این همانی‌های اطلاع‌بخش فرگه ناظر به این همانی‌های مصادقی<sup>۲</sup> است؛ مثل

(۱۰) آب =  $H_2O$

و یا

(۱۱) ستاره شامگاهی = ستاره صبحگاهی

تفاوت این همانی‌های (۱۰) و (۱۱) بر خلاف این همانی‌های مفهومی<sup>۳</sup> که در بخش‌های قبلی مقاله طرح شد (مثل اینکه مثلث همان شکل سه‌ضلعی است و یا اینکه معرفت همان باور صادق موجه است) آن است که این همانی‌های مذکور میان مصادیق و نه مفهوم طرفین این همانی برقرار شده است. نکته مهم در مورد این همانی‌های مصادقی آن است که کشف این همانی‌های مذکور برخلاف

<sup>۱</sup> Informative identities

<sup>۲</sup> Extensional identities

<sup>۳</sup> Intensional identities

<sup>۴</sup> Referential terms

است از چیزی که به هنگام صبح در فلان جای آسمان با فلان اندازه و رنگ ظاهر می‌شود و مفهوم فسفروس عبارت است از چیزی که به هنگام شب در بهمان جای آسمان با بهمان اندازه و رنگ ظاهر می‌شود. چون مفهوم این دو لفظ متفاوت است، توجه به مدعای ۱۱ حاوی این اطلاع جدید برای شخص مربوطه خواهد بود که اجرام آسمانی که تاکنون دارای دو نحوهٔ بازنمایی برای وی بوده، در واقع یک جرم آسمانی بوده‌اند؛ یکی به هنگام صبحگاه و در فلان جا ... ظاهر می‌شده و دیگری شبانگاه و در بهمان جا... ظاهر می‌شده است.

پس از این توضیحات اکنون این سؤال به ذهن می‌رسد که پیشنهاد چرچ را مبنی بر اینکه تمایز فرگه‌ای میان مفهوم و مصداق می‌تواند معضل اطلاع‌بخش بودن این همانی‌های مفهومی و نه مصداقی را حل کند، چگونه باید فهمید تا قابل قبول باشد. تعبیر اول تابع النعل به النعل راه‌حل فرگه برای توضیح اطلاع‌بخش بودن اینهمانی‌های مصداقی است: یعنی برای توضیح اطلاع‌بخش بودن اینهمانی‌های مفهومی نیز در نظر گرفته شود که مصداقی الفاظ در اینهمانی‌های مذکور یکی بوده، ولی مفهوم آن‌ها متفاوت است. تعبیر اول معقول نیست؛ زیرا چنان‌که توضیح داده شد، مدعای اینهمانی‌های مفهومی، یکسان بودن مفهوم طرفین و نه صرفاً اینهمانی مصداقی آن‌هاست.

تعبیر دوم و به نظر نویسنده قابل قبول از پیشنهاد چرچ، شبیه اما نه کاملاً یکسان با راه‌حل فرگه برای تبیین اطلاع‌بخشی اینهمانی‌های مصداقی است. این قرائت ناظر به این ایده است که در اینهمانی‌های مفهومی اطلاع‌بخش (مثل معرفت همان باور صادق موجه است)، اگرچه مفهوم واقعی طرفین براساس

بیان دیگر صرفاً واجد مصداق و نه مفهوم در نظر گرفته شوند، اینهمانی‌های مذکور اطلاع‌بخش نخواهند بود. به‌طور خلاصه دلیل این امر از نظر فرگه آن است که اگر الفاظ مذکور صرفاً واجد مصداق و نه مفهوم باشند، آنگاه فهم اینهمانی مصداقی، مثلاً ۱۱، مستلزم دانستن مصداق الفاظ فسفروس و فسفروس است و از آن رو که این دو لفظ هم‌مصداق هستند، فهم اینهمانی مذکور مستلزم دانستن هم‌مصداق بودن این دو لفظ است؛ به بیان دیگر شخص مدعای ۱۱ را نمی‌فهمد، مگر آنکه از صدق آن آگاه باشد. اما واضح است که این نتیجه نامعقول است. چنان‌که توضیح داده شد، کشف اینهمانی مذکور نه نتیجهٔ کاوش‌های معناشناسانه، بلکه حاصل کاوش‌های تجربی در اخترشناسی مدرن است. واضح است حتی پیش از کشف تجربی مذکور اگر منجمین سنتی جمله ۱۱ را مورد توجه قرار می‌دادند مفهوم آن را متوجه می‌شدند؛ بدون آنکه از صدق آن آگاه باشند. به بیان دیگر، طرح این مدعا در اخترشناسی مدرن که مصداقی فسفروس و فسفروس یکی هستند، اطلاعات جدیدی برای ما دارند. پیشنهاد فرگه برای حل معضل فوق آن است که الفاظ به غیر از مصداق دارای مفهوم و یا «نحوهٔ بازنمایی»<sup>۱</sup> نیز هستند. براساس قرائتی شایع از فرگه<sup>۲</sup> مفهوم و یا نحوهٔ بازنمایی از یک لفظ عبارت است از توصیفاتی<sup>۳</sup> که شخص به هنگام درک عبارت به آن لفظ نسبت می‌دهد. این شرایط از نظر فرگه باعث تعیین<sup>۴</sup> مصداق آن لفظ می‌شود. برای مثال مفهوم فسفروس عبارت

<sup>۱</sup> Mode of representation

<sup>۲</sup> مثلاً بنگرید به (Miller, ۲۰۰۷: ۲۸).

<sup>۳</sup> Descriptive conditions

<sup>۴</sup> Fixation of reference

خواهد بود. در مقاله پیش رو ابتدا پارادوکس تحلیل شرح شد. برای تشریح این پارادوکس از «استدلال سؤال باز» مور استفاده شد و سپس استدلال شد که این استدلال، مستلزم پارادوکس تحلیل است. پس از تشریح پارادوکس تحلیل، براساس تمایز میان «معرفت اینکه» و «معرفت چگونه»، استدلال شد که مدعای این پارادوکس پذیرفتنی نیست؛ یعنی تحلیل‌های مفهومی صادق می‌توانند اطلاع‌بخش باشند. استدلال ما علاوه بر اینکه نشان می‌دهد تحلیل مفهومی در استدلالات فلسفی کاری لغو و زائد نیست، نشان می‌دهد استدلالات‌هایی در فلسفه، مانند استدلال سؤال باز مور، که مبتنی بر پارادوکس تحلیل‌اند، استدلال‌هایی نادرست هستند. در انتها تلاش شد مبتنی بر استدلالی که علیه پارادوکس تحلیل ارائه شد، تفسیر قابل‌قبولی از راه‌حل چرچ (۱۹۶۴) برای توضیح اطلاع‌بخشی تحلیل مفهومی ارائه شود.

#### منابع:

- Balaguer, M., & Horgan, T. (۲۰۱۶): A solution to the paradox of analysis. *Analysis*, ۷۶, ۳–۴.
- Beaney, M., (۲۰۱۴): Analysis. Stanford encyclopedia of philosophy.
- Braddon-Mitchell, D. and Nolan, R., (۲۰۰۹): *Conceptual Analysis and Philosophical Naturalism*. MIT Press.
- Church, A., (۱۹۴۶): Review of Four Articles on the Paradox of Analysis, *Journal of Symbolic Logic*, 11, 40–41.
- Daly, C., (۱۹۶۸): *Introduction to philosophical methods*. Peterborough, Ontario: Broadview Press.
- Daniels, N., (۱۹۷۹): Wide Reflective Equilibrium and Theory Acceptance in *Erkenntnis*, 11, 37–57.
- Evans, G., (۱۹۷۵): *The Particularist*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Evans, G., (۱۹۹۲): Toward fin de siecle ethics: some trends. *Philosophical Review*, ۱۰۱, ۸۹–۱۱۵.

مدعای این‌همانی مذکور یکسان است، اما نحوه بازنمایی آن‌ها برای شخص مربوطه متفاوت است (نک. Church, ۱۹۴۶: ۱۳۳). برای مثال براساس این توضیح، این‌همانی «معرفت همان باور صادق موجه است» برای کسی که آن را در متون فنی فلسفی مطالعه می‌کند به این دلیل اطلاع‌بخش است که وی متوجه می‌شود براساس مدعای این‌همانی مذکور مفهومی واقعی معرفت و باور صادق موجه درواقع یکسان بوده؛ اگرچه نحوه بازنمایی طرفین این‌همانی برای وی، یعنی چیزی که وی تاکنون از مفهوم معرفت از یک سو و مفهوم باور صادق موجه از سوی دیگر می‌فهمیده، متفاوت بوده است. برای درک بهتر مطلب، در انتها بر این نکته نیز تأکید می‌شود که این را که چگونه ممکن است دو لفظ با آنکه مفهوم واقعی‌شان یکسان است، دارای دو نحو بازنمایی برای ما باشند، به نظر ما به‌خوبی می‌توان براساس مفهوم «معرفت چگونه» توضیح داد که در بخش قبلی مقاله مفصلاً شرح داده شد. دلیل این امر به‌سادگی آن است که دو لفظ می‌توانند با آنکه مفهوم واقعی یکسانی داشته باشند، در چگونگی کاربرد تفاوت داشته باشند؛ به بیان دیگر، یک فرد در تشخیص و اطلاق مصادیق این دو لفظ در گذشته به طرق متفاوتی رفتار کرده باشد و بنابراین این دو لفظ دارای دو طریق مختلف بازنمایی برای وی باشند.

#### نتیجه

مدعای اصلی پارادوکس تحلیل آن است که یک تحلیل مفهومی صادق نمی‌تواند اطلاع‌بخش هم باشد؛ به این معنا که چیزی بر دانسته‌های پیشین ما نمی‌افزاید. در صورت درستی این مدعا تمرکز بر تحلیل مفهومی در استدلالات فلسفی کاری لغو و زائد

- (ed.), *The Philosophy of G. E. Moore*, Open Court, La Salle, Illinois.
- Miller, A., (۲۰۰۷): *Philosophy of Language*, Montreal and Kingston: McGill-Queens University Press.
- (۲۰۰۳): *An Introduction to Contemporary Metaethics* (Cambridge: Polity Press xi + ۳۱۴pp.)
- Moore, G. E., [۱۹۰۳] (۱۹۹۳): *Principia Ethica*, rev. edn. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nagasawa, Y., (۲۰۱۱): *The Existence of God: A Philosophical Introduction*, Routledge.
- Ryle, G., (۱۹۴۹): *The Concept of Mind*. London: Hutchinson.
- Smith, M., (۱۹۹۴): *The Moral Problem*. Oxford: Blackwell.
- Steup, M., (۱۹۹۷): *An Introduction to Contemporary Epistemology*. Upper Saddle River: Prentice
- Fisher, A., (۲۰۱۱): *Metaethics: An Introduction*, London: Acumen Press.
- Frege, G., (۱۸۹۲). *On sense and reference*. Translated and reprinted in Geach and Black, eds. ۱۹۵۲. Oxford, Blackwell: ۵۶-۷۸.
- Gettier, E., (۱۹۶۳): Is Justified True Belief Knowledge? *Analysis*, ۲۳: ۱۲۱-۱۲۳.
- Jackson, F., (۱۹۹۸): *From metaphysics to ethics: a defence of conceptual analysis*. Oxford University Press.
- Kirkham, R., (۱۹۹۲): *Theories of Truth: A Critical Introduction*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Langford, C., (۱۹۴۲): *The Notion of Analysis in Moore's Philosophy*, in P. A. Schilpp